

باطراحی عکس نوشته از ابیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را دوباره گنج حضور و آموزش هایی که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

که تو آن، هوشی و بانی، هوش پوش
خویش را کم مکن، پاوه مگوش

مولانا

عکس نوشته اییات و نکات انتخابی

برنامه ۸۸۶ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com

امیر دل، بھی کوید تو را: کرتو دلی داری
کہ عاشق باش تا کیری ز نان و جامہ بیزاری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۰۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

تو را گر قحطِ نان باشد، کند عشقِ تو خبّازی
وگر گم گشت دَستارت، کند عشقِ تو دَستاری

خبّازی: نانوايي گری

بین بی نان و بی جامه، خوش و طیار و
خودکامه

ملایک را و جانها را برین ایوانِ زنگاری

طیار: پرواز کننده، چست و چالاک، تیزرو
خودکامه: مستبد، خودسر، در اینجا به معنی کامروا و آزاد است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۰۲



گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

چو زین لوت و ازین فُرنی شود آزاد و مُستَغنی

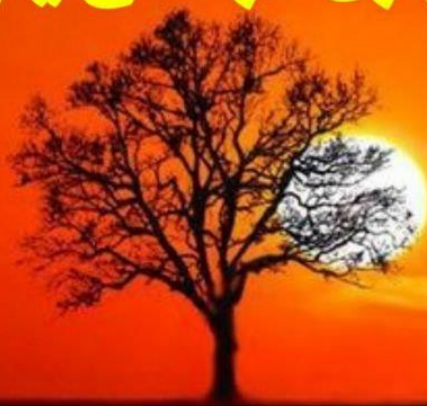
پی مُلکی دگر افتد تو را اندیشه و زاری

فُرنی: نوعی طعام است که با آرد برنج، شیر و شکر درست می کنند.

مُستَغنی: توانگر، بی نیاز

وگر دریند نان مانی، بیاید یار روحانی

تو را گوید که: یاری کن، نیاری کردنش یاری



مولوی، دیوان شمس، غزل

شماره ۲۵۰۲

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۸۶

عصای عشق از خارا کند چشمه روان ما را تو زین جوع البقر یارا، مکن زین بیش بقاری

روان کردن چشمه: اشاره به چشمه‌ای که از سنگ برای موسی بیرون آمد.
جوع البقر: نوعی بیماری که بیمار از خوردن احساس سیری نکند.
بقاری: گاوداری، گاوچرانی

مولوی، دیوان شمس،

غزل شماره ۲۵۰۲

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۶۰

«وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ^ط
فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا^ط قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ^ط كُلُوا
وَأَشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعَثُّوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»

و به یاد آرید آنگاه را که موسی برای قوم خود آب خواست.
گفتیم: عصایت را بر آن سنگ بزن. پس دوازده چشمه از
آن بگشاد. هر گروهی آبشخور خود را بدانست. از روزی خدا
بخورید و بیاشامید و در روی زمین به فساد سرکشی مکنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

فرو ریزد سخن در دل مرا هر یک کند لایه
که اَوَّل من بُرون آیم، خُمُش مانم ز بسیاری

أَلَا يَا صَاحِبَ الدَّارِ رَأَيْتُ الْحُسْنَ فِي جَارِي
فَأَوْقِدْ بَيْنَنَا نَاراً يُطْفِئُ نُورَهُ نَارِي

ترجمه بیت:

ای صاحب‌خانه، جمال را در همسایگی خود دیدم،
میان ما آتشی برافروز که نور آن آتشم را فرو نشاند.

حدیث:

«تَقُولُ النَّارُ لِلْمُؤْمِنِ جُزْ يَا مُؤْمِنُ، فَقَدْ أَطْفَأَ نُورَكَ نَارِي.»
آتش دوزخ به مؤمن می‌گوید: ای مؤمن بگذر، که نور تو
آتش مرا خاموش می‌کند.

گنج‌حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۸۶

مولوی، دیوان

شمس، غزل ۲۵۰۲

چو من تازی همی گویم، به گوشم پاریسی گوید
مگر بدخدمتی کردم که رو این سو نمی آری؟

بدخدمتی: کوتاهی کردن در خدمت و وظیفه

نکردی جرم ای مَهرِو، ولی انعامِ عامِ او
به هر باغی گلی سازد، که تا نَبُود کسی عاری

عاری: تهی، بی بهره و عریان

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۰۲

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۸۶





گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۸۶

غلامان دارد اوزومی، غلامان دارد اوزنگی
به نوبت روی بنماید به هندو و به تُرکاری

غلامِ رومی یَش شادی، غلامِ زنگی یَش انده
دَمی این را، دَمی آن را دهد فرمان و سالاری

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۰۲

همه روی زمین فَبُود، حَرِیفِ آفتاب و مَه
به شب پُشتِ زمین روشن شود، روی زمین قاری

تاری: تاريك

شَبِ اَيْنِ، روزِ آن باشد، فِرَاقِ آن، وصالِ اَيْنِ
قَدَحِ در دور می گردد، زِ صِحَّتِها و بيماری

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۰۲

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۸۸۶

گَرَت نَبُود شَبی نوبت، مَبَر گندم از این طاحون
که بسیار آسیا بینی که نَبُود جوی او جاری

طاحون: آسیا

چو من قشرِ سخن گفتم، بگو ای نغز مَغزش را
که تا دریا بیاموزد دُرافشانی و دُرباری

نَغز: خوب، نیکو، لطیف

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۰۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

دل نباشد غیر آن دریای نور دل نظر گاه خدا، وانگاه کور؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۹

گنج حضور، پرویز
شعبازی، برنامه ۸۸۶

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۸۶

خود نباشد آفتابی را دلیل جُز که نورِ آفتابِ مُسْتَطِیل

آفتابِ مُسْتَطِیل: آفتابِ عظیم و گسترده

مولوی، مثنوی،
دفتر سوم،
بیت ۳۷۱۸

**ز آن که محدود است و معدود است آن
آینه‌ی دل را نباشد حد بدان**

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۸

**دل نباشد، تن چه داند گفت و گو؟
دل نجوید، تن چه داند جستجو؟**

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۸۳۷

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

تا نباشد برقی دل و ابرِ دو چشم
کی نشیند آتشِ تهدید و خشم؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۵۵

جز به شب، جلوه نباشد ماه را
جز به دردِ دل، مجو دل خواه را

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۸۴۹

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

چون که مردی نیست، خنجرها چه سود؟
چون نباشد دل، ندارد سود خود

خود: کلاه جنگی، کلاه خود

مولوی، مثنوی، دفتر
پنجم، بیت ۱ ۲۵۰

گنج حضور، پرویز
شعبازی، برنامه ۸۸۶

گفت روبه را: جگر کو؟ دل چه شد؟
که نباشد جانور را زین دو بُد

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۷۴

چون نباشد نورِ دل، دل نیست آن
چون نباشد روح، جزِ گل نیست آن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۷۸

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۸۶

هر یکی را هست در دل صد مُراد
این نباشد مذهبِ عشق و وَداد

وَداد: دوستی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۴۳

گنج‌حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۸۸۶



در دلت خوف افکند از موضعی تا نباشد غیرِ آنْ مَطْمَعی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۸۸

دل، نو این آلوده را پنداشنی
لَا جَرَمَ دِل ز اَهْلِ دِل برداشنی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۱

صد جَوَالِ زَرِ بیاری ای غنی
حق بگوید: دل بیار ای مُنْحَنی

مُنْحَنی: خمیده، کج و کوله، نادرست

یک مثال ای دل پی فرقی بیار
تا بدانی جبر را از اختیار

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۸۸۶

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۵۸

کاین چه بدبختی است ما را ای کریم؟
از دل و دین مانده ما بی تو یتیم

از دل و از دیده ات بس خون رَوَد
تا ز تو این مُعْجَبی بیرون رَوَد

مُعْجَبی: خودبینی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۹۹

دیده‌ی تو چون دلم را دیده شد
این دل نادیده، غرقِ دیده شد

هین میاور این نشان را تو به گفت
وین سخن را دار اندر دل نهفت

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۷۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۸۶

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند
نَفْسِ زنده سوی مرگی می‌تند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند نفسِ زنده سویی مرگی می‌تند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون خداوند هر لحظه می‌خواهد از
مردگی من‌ذهنی، زندهٔ خودش و هشیاری
ما را که مردگی‌ست یعنی دیدن برحسب
همانیدگی‌هاست، از دل‌مان بیرون کند، بنابراین
نفس زنده، من‌ذهنی، به فرمان قضا، دائماً به
خود لطمه زده و حول و حوش مرگ و درد می‌تند.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

خاتم تو این دلست و هوش دار تا نگردد دیو را خاتم شکار

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۵۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶



ما بشویم این حدّث را تو بهل کار دستت این نمط نه کار دل

حدّث: مدفوع، سرگین

بهل: رها کن، فعل امر از مصدر هیلیدن

نمط: نوع، روش، اسلوب

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۱

این دلِ سرگشته را تدبیر بخش
وین کمانهای دوتو را تیر بخش

تا مگر این از دلش بیرون کنم
تو تماشا کن که دفعش چون کنم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶



کو هنر؟ کو من؟ کجا دل مُستوی؟
این همه عکسِ دوست و خود توی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۹۷

از برای آن دلِ پُر نور و بر^س
هست آن سلطانِ دلها منتظر

بِرّ: نیکی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

گنجِ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

پس بُود دل، جوهر و عالم عَرَض سایه‌ی دل چون بُود دل را غَرَض؟

جوهر: ماهیتی است که اگر موجود شود،
قائم به خویش است. ولی عَرَض ماهیتی است
که اگر موجود شود، وجودش قائم به موضوع
اوست. مانند رنگ و شکل و کمیت جسم که
به جسم قائم است. در اینجا مراد از جوهر و
عَرَض، جمیع موجودات و مراتب هستی است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۶

جمله عالم خود عرض بودند تا اندر این معنی بیامد هل اُتی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۹۷۶

«هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا
مَّذْكَورًا»

«آیا [جز این است که] مدت زمانی بر انسان گذشته است
و او چیز قابل ذکر [ذکر کردنی با ذهن] نبوده است؟!»

قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

تو دلا منظورِ حق آنگه شوی که چو جزوی سوی گُلِ خود روی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۴۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶



تو همی گویی: مرا دل نیز هست دل فرازِ عَرش باشد، نه به پست

عَرش: به معنای جایی است که دارای سقف باشد
و گاهی به خود سقف هم گفته می‌شود. در این جا
یعنی بلند مرتبه‌ترین درجه‌ی کائنات.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۴۵

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

تو به هر صورت که آیی بیستی
که، منم این، والکه آن تو نیستی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۴

این تو کی باشی؟ که تو آن اُوَحْدی
که خوش و زیبا و سرمستِ خُودی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

در پناهِ شیر کَم ناید کباب
روبها، تو سوی جیفه کم شتاب

جیفه: لاشه، مردار

ای دلا منظورِ حق آنکه شوی
که چو جزوی سوی کُلِّ خود روی

حق همی گوید: نَظَرُمان بر دل است
نیست بر صورت که آن آب و گل است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۲۴۲-۲۲۴۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

تو همی گویی: مرا دل نیز هست
دل فرازِ عرش باشد، نی به پست

در گِلِ تیره یقین هم آب هست
لیک ز آن آبت نشاید آب دست

زانکه گر آب است، مغلوبِ گل است
پس دلِ خود را مگو کین هم دل است

آن دلی کز آسمان‌ها برتر است آن دلِ ابدال یا پیغمبر است

ابدال: گروهی از اولیا که صفات زشت بشری خود را به اوصاف
نیک الهی مبدل کرده‌اند.

پاک گشته آن، ز گل صافی شده
در فروزی آمده، وافی شده

وافی: به کمال رسیده، کافی، وفا کننده به عهد

مولوی، مشنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۲۴۸-۲۲۴۹

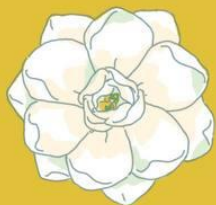
گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۰

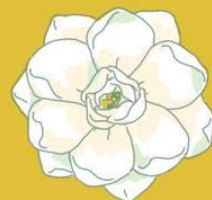
تَرکِ گِلِ کرده، سَویِ بحرِ آمده
رَسته از زندانِ گِل، بحری شده

مادر و بابا و اصلِ خلق، اوست
ای خُنک آن گس که داند دل زیوست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۵



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶



تو بگویی: نَک دل آوردم به تو
گویدت: پُرست از این دل ها قُتو

قُتو: عالم ظاهر، ذهن این جهانی

آن دلی آور که قَطَبِ عالم اوست
جانِ جانِ جانِ جانِ آدم اوست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۸۸۶-۸۸۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

از برای آن دلِ پُر نور و بر
هست آن سلطانِ دل‌ها منتظر

تو بگردی روزها در سبزو ار
آنچنان دل را نیایی ز اعتبار

پس دلِ پُر مرده‌ی پوسیده جان
بر سرِ تخته نهی. آن سو کشان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۸۹۰-۸۸۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

کہ دل آوردم تو را ای شہریار
بہ ازین، دل نبود اندر سبزوار
گویدت: این گورخانہ ست ای جری
کہ دل مُردہ بدینجا آوری؟

جری: گستاخ

رَو بیاور آن دلی کہ شاہ خُوست
کہ امانِ سبزوارِ کَوْن از اوست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۸۹۳ - ۸۹۱

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۸۸۶

گویی: آن دل زین جهان پنهان بُود
زانکه ظلمت با ضیا ضدّان بُود

دشمنی آن دل از روزِ اَلست

سبزوارِ طبع را میراثی است

زانکه او بازست و، دنیا شهرِ زاغ

دیدنِ ناجنس بر ناجنس داغ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ایات ۸۹۶-۸۹۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامۀ ۸۸۶

ننگرم کس را و گر هم بنگرم

او بهانه باشد و تو منظرَم

عاشقِ صنَعِ توأم در شکر و صبر

عاشقِ مصنوعِ کی باشم چو گبر؟

عاشقِ صنَعِ خدا با فر بود
عاشقِ مصنوعِ او کافر بُود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ایات ۱۳۶۱-۱۳۵۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

پیش‌چوگان‌های حکم‌کن فکان میدویم اندر مکان و لامکان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

حق قدم بر وی نهد از لامکان آنگه او ساکن شود از کُنْ فکان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶



جز عشقِ او در دل مکن، تدبیر بی‌حاصل مکن

اندر مکان منزل مکن، لا کن مکان را ساعتی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۴۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶



این دهان بستی دهانی باز شد
کو خورنده لقمه‌های راز شد

گر ز شیرِ دیو تن را وائری
در فِطامِ او بسی نعمت خوری

فِطام: از شیر باز گرفتن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۷۴۷-۳۷۴۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

نیست کسی از توکل خوب‌تر
چيست از تسليم. خود محبوب‌تر؟

بس گریزند از بلا سوی بلا
بس جهند از مار، سوی ازدها

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶-۹۱۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

گفت آن مرغ: این سزایِ او بود
که فسونِ زاهدان را بشنود

نِشاف: جنون، دیوانگی

گفت زاهد: نه، سزایِ آن نِشاف
کو خورد مالِ یتیمان از گِزاف

بعد از آن نوحه‌گری آغاز کرد
که فخ و صیّاد لرزان شد ز درد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۹-۵۵۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

کز تناقضهای دل، پُشتم شکست
بر سرم جاناً بیا می مال دست

زیر دستِ تو سرم را راحتی ست
دستِ تو در شُکر بخشی آیتی ست

سایهٔ خود از سر من بر مدار
بی قرارم، بی قرارم، بی قرار

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۶۲-۵۶۰

خواب ها بیزار شد از چشم من
در غمت، ای رَشکِ سَرُو و یاسمن

گر نی ام لایق، چه باشد گر دَمی
ناسزایی را پیرسی در غمی؟

مر عدم را خود چه استحقاق بود
که برو لطفت چنین درها گشود؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۶۵-۵۶۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

گرگین: کسی که مبتلا به بیماری کچلی است. خاک
گرگین: کنایه از خاک حقیر و بی حاصل است.

خاکِ گرگین را گرم آسیب کرد
دَه گُهر از نورِ حس در جیب کرد
پنج حسّ ظاهر و پنج نهان
که بشر شد نطفهٔ مُرده از آن

توبه، بی توفیقت ای نور بلند
چیست جز بر ریشِ توبه ریشخند؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ایات ۵۶۸-۵۶۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

«... أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ
نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا.»

«... آیا بر آن کس که تو را از خاک و سپس
از نطفه بیافرید و مردی راست بالا کرد، کافر
شده‌ای؟»

قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۳۷

«مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ.»
«از نطفه‌ای آفرید و به اندازه پدید آورد.»

قرآن کریم، سوره عبس (۸۰)، آیه ۱۹

سَبَلْتانِ توبه یک یک بَرگنی
توبه سایه‌ست و تو ماهِ روشنی

ای ز تو ویران دکان و منزل
چون ننالَم؟ چون بیفشاری دلم

چون گریزم؟ ز آنکه بی تو زنده نیست
بی‌خداوندیت بودِ بنده نیست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۱-۵۶۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

جانِ من بستان، تو ای جان را اصول
زآنکه بی تو گشته‌ام از جان مَلول

مَلول: افسرده، اندوه‌گین

عاشقم من بر فَنِ دیوانگی
سیرم از فره‌نگی و فرزانیگی

چون بدرّ شرم، گویم راز فاش
چند ازین صبر و زَحیر و ارتعاش

زَحیر: ناله

ارتعاش: لرزش، در اینجا به معنی پریشانی و اضطراب است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۷۴-۵۷۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

سجاف: پرده‌ای که بر در آویزان کنند

در حیا پنهان شدم همچون سجاف
ناگهان بجهم ازین زیر لحاف

ای رفیقان، راهها را بست یار
آهوی لنگیم و او شیر شکار

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟
در کف شیر نر خون خواره‌ای؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷-۵۷۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۵

او ندارد خواب و خور، چون آفتاب
روحها را می کند بی خورد و خواب

«... لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ...»

«نه خواب سبک او را فرا گیرد و نه خواب سنگین.»

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۵

«... وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ...»

«و می خوراند و به طعامش نیاز نیست...»

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۱۴

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

که بیا من باش یا همخوی من
تا ببینی در تجلی روی من

ور ندیدی، چون چنین شیدا شدی؟
خاک بودی طالبِ احیا شدی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۹-۵۸۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

گر ز بی‌سویت نداده ست او علف
چشمِ جانت چون بمانده ست آن طرف؟

مُعْتَكِف: گوشه

نشین، در اینجا

به معنی در

کمین‌نشسته.

مُعْتَلِف: علف

خورنده، در اینجا

فقط به معنی

خورنده است.

گُربه بر سوراخ زآن شد مُعْتَكِف
که از آن سوراخ او شد مُعْتَلِف

گَرِبَةُ دیگر همی گردد به بام
کز شکارِ مرغ یابید او طعام

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۸۳-۵۸۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

آن یکی را قبله شد جُولاهگی
و آن یکی حارس برای جامگی

جُولاهگی: بافندگی، نساجی
جامگی: مقرری و مستمری که به سپاهیان و خادمان دهند.

و آن یکی بیکار و رَو در لامکان
که از آن سو دادیش تو قُوتِ جان

کار، او دارد که حق را شد مُرید
بهرِ کارِ او ز هر کاری بُرید

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۸۶-۵۸۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

دیگران چون کودکان این روز چند تا به شب ترحال بازی می‌کنند

تَرحال: کوچ کردن، کوچیدن. در
اینجا منظور کوچیدن از دنیا است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۸۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

يَقْضَتْ: بیداری
عِشْوَه دادن: فریب دادن

خوابناکی کو ز يَقْضَتْ می جهد
دایهٔ وسواس عِشْوَهش می دهد

رَوْ بخسپ ای جان که نگذاریم ما
که کسی از خواب بجهاند تو را

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۸۹-۵۸۸ه

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

هم تو خود را برگنی از بیخ خواب
همچو تشنه که شنود او بانگ آب

بانگ آبم من به گوش تشنگان
همچو باران می‌رسم از آسمان

برجه ای عاشق، برآور اضطراب
بانگ آب و تشنه و آنگاه خواب؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۹۲-۵۹۱

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۸۶

به اندازه‌ای که فضا را باز کرده‌اید و مرکزتان عدم
شده، حاضر خواهید بود به خداوند و به کسانی
که به این هشیاری بیدار شده‌اند کمک کنید تا این
هشیاری حضور در جهان زیاده‌تر بشود.

انسان‌ها ممکن است این دل مصنوعیِ همانیدگی
و ضرر زدن به خود را ادامه بدهند تا به جاهای
باریکی برسند. ما وظیفه داریم به‌عنوان انسان
و هم به‌عنوان یک ایرانی اطلاعاتی که مولانا در
اختیار ما گذاشته را که برای نجات بشر هم مهم
است به همه برسانیم.

مولانا چیزهایی می‌گوید که به‌درد بشریت می‌خورد و
می‌تواند بشریت را نجات دهد. این دید ما برحسب
همانیدگی‌ها غلط است. غلط بودنش را ما درک نمی‌کنیم
برای این‌که دیدن برحسب همانیدگی‌ها را این‌قدر درست
می‌دانیم که اصلاً شک نمی‌کنیم این دید غلط و مضر است.
ما داریم به خودمان و دیگران لطمه می‌زنیم.

اگر شما در حال زنده شدن به زندگی هستید
نباید این را به همه بگویید و یا تبلیغ کنید
برای این که ناجنس‌ها، آن‌هایی که با من‌ذهنی
می‌بینند، به هیچ وجه نمی‌توانند این موضوع را
بفهمند و درک کنند. مردم می‌خواهند حضور را
بشناسند، گنج حضور را بشناسند ولی موقعی
که تبدیل شدند خواهند شناخت.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶



قانون جذب خیلی مهم است و آن می‌گوید که: ما از هر جنسی باشیم به‌سوی آن جنس کشیده می‌شویم. اگر مرکز ما عدم باشد ما از جنس خدا هستیم و به‌سوی خدا کشیده می‌شویم، اگر مرکزمان جسم باشد پس از جنس جسم هستیم به‌سوی این جهان کشیده می‌شویم.

هیچ چاره‌ای نداریم جز این‌که از هر جنسی باشیم به‌سوی همان جنس کشیده شویم.

اگر در مرکز شما درد باشد، از جنس درد باشید به‌سوی آدم‌های دردمند کشیده می‌شوید و از آن‌ها خوشتان می‌آید، با آن‌ها دوست می‌شوید. یا مثلاً در مجلسی هستید که صد نفر آن‌جا هستند، شما به‌سوی آدم‌های عشقی و خوشحال نمی‌روید بلکه به‌سوی آدم‌های دردمند می‌روید. چرا؟ چون مرکزتان از آن جنس است و بدون آگاهی شما به سوی آن‌ها کشیده شده و جذب می‌شوید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

شما می‌توانید باور داشته باشید و بگویید
باورها الگوهای فکر و عمل من هستند و به من
کمک می‌کنند در این جهان زندگی کنم، به کارم
و به روابطم کمک می‌کنند، این باورها به
این‌که در این جهان حرکت کنم، رانندگی کنم،
پیاده‌روی کنم، گردش بروم، با مردم صحبت
کنم، خرید کنم، زندگی کنم کمک می‌کنند ولی
این‌ها قابل تغییرند چون جسمند، نمی‌توانیم
این‌ها را در مرکزمان بگذاریم و بپرستیم، این
موضوع را شما باید بدانید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶



در حالتی که مرکز ما همانیده هست ما یک هشیاری پیدا می‌کنیم
به نام هشیاری جسمی به این معنا که ما تبدیل به جسم شده‌ایم،
ولی تبدیل به جسم شدن معنی‌اش این نیست که این بدنمان
تبدیل به آهن شده، بلکه به این معنی است که ما در مرکزمان
چیزهای بیرونی را به صورت فکر همانیده گذاشته‌ایم و از طریق
آن‌ها می‌بینیم و گذاشتن هر چیزی در مرکز ما، ما را از جنس
آن می‌کند، و از طریق آن می‌بینیم و شروع به زیاد کردن آن
می‌کنیم، بنابراین در این هشیاری جسمی، ما فقط جسم‌ها را
می‌توانیم ببینیم، و عقلی که در این جا پیدا می‌کنیم درواقع
بر مبنای هرچه بیشتر بهتر است و باید آن چیزهایی که با آن‌ها
همانیده شدیم را بیشتر کنیم.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

تمام ادیان دنبال تبدیلِ انسان هستند، می‌گویند انسان را از جدایی دوباره باید به وحدت ببرند، حالا این که موفق شده‌اند یا نه شما بهتر می‌دانید، شاید علت این که اگر با عدم موفقیت روبه‌رو شده‌اند این است که خیلی‌ها باورپرست هستند یعنی به جای این که فضا را باز کنند دوباره به وحدتِ مجدد با خدا برسند، اصلاً آن کار را کنار گذاشته‌اند، باورها اجسام هستند مثل باورهای مذهبی، شخصی، سیاسی، اجتماعی، معمولاً ما دردپرست و باورپرست هستیم. دردپرستی و باورپرستی به ما کمک نمی‌کند که از حالت همانیده به عدم تبدیل شویم یعنی فضا را باز کنیم مجدداً خداوند را به مرکزمان بیاوریم، بلکه به امید خدا پس از یک مدتی هیچ همانیدگی در مرکز ما نماند و تماماً به وحدت کامل با او برسیم، برای همین آمدیم و این منظور اصلی آمدن ما به این جهان است.

قبل از مردن باید به این مهم نائل بشویم.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

ما به عنوان هشیاری وارد همانیدگی‌ها یا ذهن شدیم، چون دائماً از فکری به فکر دیگر می‌پریم مثل این است که به عنوان امتداد خدا لباس همانیدگی پوشیدیم، وقتی در اطراف اتفاق این لحظه فضاگشایی می‌کنیم یا بدون قید و شرط اتفاق این لحظه را می‌پذیریم که این را تسلیم می‌نامیم، **تسلیم یعنی پذیرش اتفاق این لحظه قبل از قضاوت و رفتن به ذهن بدون قید و شرط که مرکز ما را دوباره عدم و از جنس هشیاری اولیه می‌کند، یک لحظه ذهن ساکت می‌شود و ما جامه یا لباس همانیدگی را درمی‌آوریم.**

اگر هر لحظه فضا را باز كنيم و
مرکزمان عدم شود، يواش يواش
شناسايي خواهيم كرد كه چه دردهايي
داريم و با چه چيزهايي همانيده شديم.
شناسايي مساوي آزادي است، وقتي
دردها ريختند، مركز ما دائماً عدم
مي شود، در صورتي كه همانيدگي ها
تماماً از مركزمان خالي شود، فضاي
درون ما بي نهايت و آسمان درون ما
باز مي شود، در واقع ما در اين برنامه
دنبال اين كار هستيم.



ما به حرف بزرگان گوش نکرده‌ایم
یا یاد نگرفته‌ایم که پس از مدتی
زندگی با همانیدگی‌ها، باید فضا
را باز کنیم، دوباره از جنس زندگی
بشویم و این‌که از جنس جسم
باشیم برای خداوند یا زندگی
قابل قبول نیست.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

درد نتیجه همانش و
فلسفه ایجاد درد این
است که دردمان بگیرد
و بفهمیم چه اشکال
داریم.

وقتی وارد این جهان می‌شویم، از
جنس هشیاری بدون فرم هستیم.
و چهار تا خاصیت زندگی را که لازم
داریم یعنی عقل، حس امنیت،
هدایت و قدرت را از عدم می‌گیریم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

هر چیزی که با فکرمان بتوانیم
تجسم کنیم جسم، مال این
جهان و آفل است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶



اگر شما درد دارید، باید با
فضاگشایی علاج کنید نه با
گفتگو، من ذهنی را نگه دارید
شروع کنید به حرف زدن، یا کسی
با شما حرف بزند، تنها پدیده
فضاگشایی و آوردن زندگی به
مرکزتان، به شما کمک می‌کند.

همین ذهنِ همانیده محلِ
ملاقات ما با خداست،
ولی در عین حال، شما
باید فضاگشایی کنید و
نگذارید من ذهنی در
زندگی تان دخالت کند.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

این تصور که ما اگر فلان کس را در زندگی مان
بیاوریم، فلان چیز را بخریم، خوشبخت خواهیم شد
یا فلان چیز به خوشبختی ما اضافه می کند، این ها
توهماتِ من ذهنی است. علت اینکه این ازدواج ها
با شکست مواجه می شود، این است که مردم انتظار
دارند که آن طرف که می آید با خودش خوشبختی
بیاورد یا او ما را خوشبخت کند، شما باید به تنهایی
شاد باشی، بدون دخالت آن چیزهایی که ذهن
نشان می دهد، آن موقع این شادی را می توانی با
یکی دیگر شریک بشوی، او هم همین طور. این که
ما انتظار داشته باشیم از همدیگر خوشبختی و
شادی خواهیم گرفت، این توهم است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

با این دیدی که الآن در
ذهن داریم، نه تنها ما خدا
را نخواهیم دید بلکه دشمن
دیدن خدا هستیم، دشمن
زنده شدن به خدا هستیم.

گنج‌مصور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

من ذهنی نمی‌تواند حضور را ببیند، اگر شما
دارید به زندگی زنده می‌شوید نباید این را به
همه بگویید و یا تبلیغ کنید، این چیزی نیست
که بخواهید تبلیغ بکنید برای این که آن‌هایی
که با من ذهنی می‌بینند به هیچ وجه نمی‌توانند
بفهمند که این چیست، می‌خواهند بفهمند،
مردم می‌خواهند حضور را بشناسند، گنج
حضور را بشناسند. موقعی که تبدیل شدی
خواهی شناخت، این موضوع مهم است و
شما الآن این‌ها را از مولانا می‌خوانید. این قدر
بخوانید که خوب بفهمید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

ما به وسیله حرف زدن، مجادله،
مقاومت، درد بیشتر ایجاد کردن
و خشمگین شدن نمی توانیم
خودمان را عوض کنیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

مؤمن کسی است که به زندگی زنده
شده است و حتی در بیرون هم شما با
من ذهنی وقتی به مولانا گوش می کنید
اولش حوصله تان سر می رود. اگر شما
به زندگی زنده بشوید، آدم های دردمند و
دردناک از شما دوری خواهند کرد، وقتی
شما پیش آن ها می روید حوصله شان
سرمی رود، چون از طریق قرین، انسان
زنده شده به حضور روی انسان های دردمند
اثر می گذارد.

گنج مضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۸۶

اگر ما را به حال خودمان می گذاشتند و من های
ذهنی در رَوْنِدِ درستِ زندگی دخالت نمی کردند،
مثل این که مثلاً یک خانمی حامله می شود به طور
طبیعی هم می زاید، اگر ما من ذهنی را به طور
طبیعی درست می کردیم، در ده، دوازده سالگی
به وسیله پدر و مادر عشقی به عنوان زندگی از
من ذهنی متولد می شدیم، من ذهنی نمی ماند.

ولی ما راه را بی راهه رفته ایم و من ذهنی را سبک
اصلی زندگی مان قرار داده ایم و راه را گم کرده ایم،
هرچیز خوب را هم که بزرگان به ما پیشنهاد
کرده اند به وسیله ذهن مان فهمیدیم و به ذهن

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۸۶

در آوردیم.

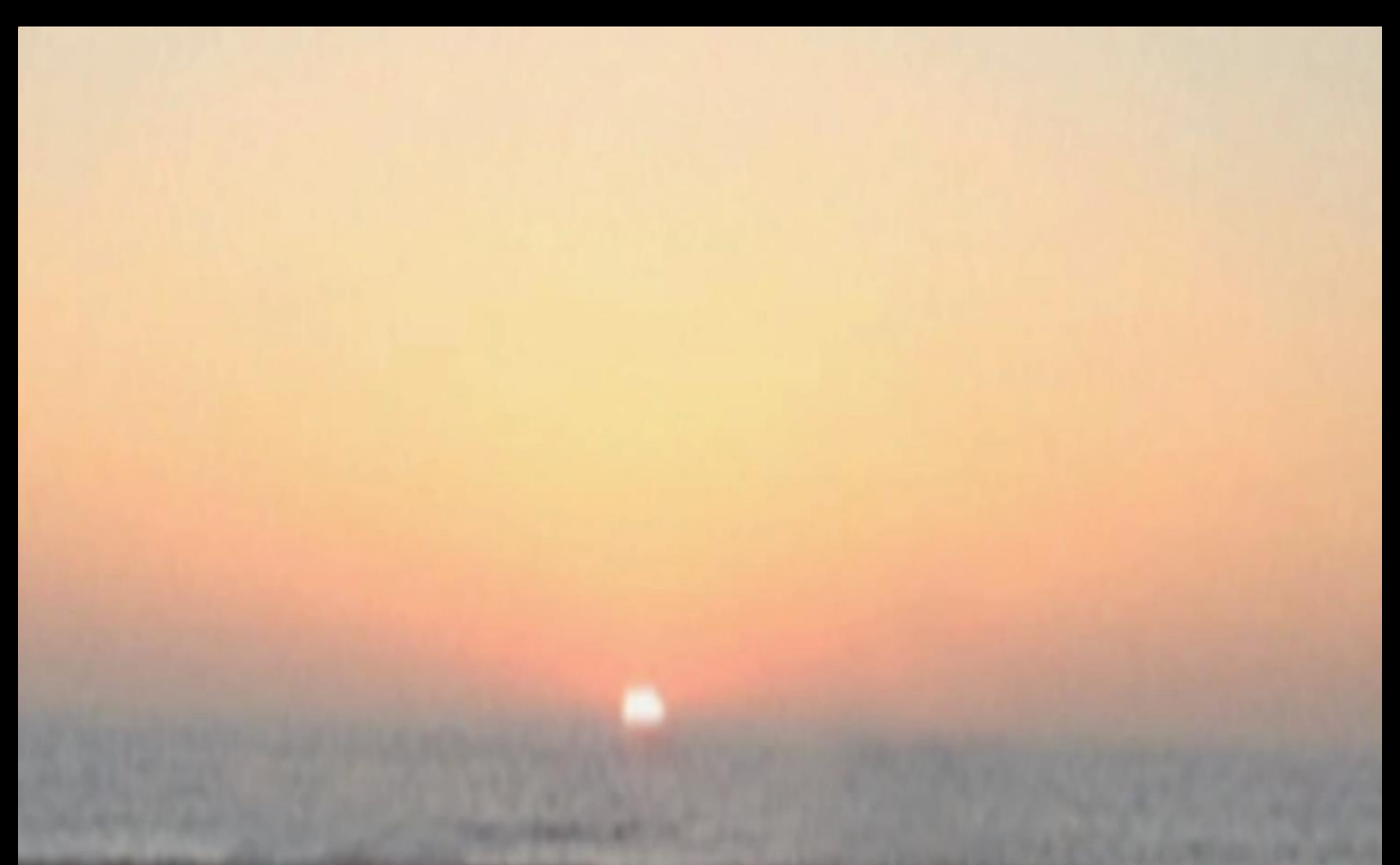
وقتی فضا را باز می کنید و حس می کنید
که زنده به خدا شُدید، این را به حرف
درنیاورید، این نشان زندگی و زنده شدن
به او را نگویید، چون گفتن همان و منحرف
شدن و جدا شدن همان. همین طوری
بگذارید آن بماند، درباره اش نه حرف
می زنیم نه به خودمان تلقین کنیم که این چه
بود، چون اگر بکنیم با ذهن مان درباره اش
فکر می کنیم، ذهن نمی تواند بشناسد و ما از
آن حالت بیرون می آییم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۶

انسان‌ها ممکن است همانیدگی و ضررزدن به خود را ادامه بدهند تا به جاهای باریکی برسند، ما وظیفه داریم هم به عنوان انسان و هم به عنوان ایرانی اطلاعاتی که مولانا در اختیار ما گذاشته و یک مقدار از آن را هم من این‌جا بیان کردم برای نجات بشر مهم است، چون ما ایرانی‌ها یک مقدار حس خودکم‌بینی داریم، فکر نمی‌کنیم مولانا که فارسی‌زبان است یک چیز مهمی گفته باشد، اگر یک چیز خوبی بود ما توجه می‌کردیم. نه، این‌طوری نیست، مولانا چیزهایی می‌گوید که به درد بشریت می‌خورد و می‌تواند بشریت را نجات بدهد، **این دید ما برحسب همانیدگی‌ها غلط است. غلط‌بودنش را ما درک نمی‌کنیم برای این‌که دیدن برحسب همانیدگی‌ها را این‌قدر درست می‌دانیم که اصلاً شک نمی‌کنیم که این دید غلط و مضر است و ما داریم به خودمان و دیگران لطمه می‌زنیم.**

اگر شما هیچ موقع مرکز عدم و فضای گشوده
شده را تجربه نکرده‌اید، همه‌اش به وسیلهٔ
من ذهنی دیده‌اید، درد داشته‌اید، درد تجربه
کرده‌اید و درد پخش کرده‌اید باید صبر کنید،
سؤال نکنید، این اشعار را بخوانید، تمرکزتان
روی خودتان باشد، هر لحظه ببینید هراتفاقی
چه تغییری در شما می‌دهد، هریتی از مولانا
را که می‌خوانید به کدام قسمت از شما مربوط
می‌شود، چه جوری تغییر می‌کنید و این را هم
می‌دانید که شما مسئولیت تغییر خودتان را
فقط دارید نه دیگران را.

زندگی ما را احاطه کرده، حقیقتاً
آن طوری که ما با من ذهنی می بینیم
[و فکر می کنیم] در اختیار خودمان
هستیم و همه کارمان را خودمان،
به عنوان من ذهنی می کنیم این طوری
نیست اصلاً، یک نیروی دیگری
اسمش را بگذار زندگی، خدا، ما را
اداره می کند.



برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com